

معماری مرگ در آثار دانیال لیبسکیند

Death, Life, and Libeskind

برایان هنسون^۱ - نیکوس سالینگاروس^۲

برگردان به فارسی از مژگان معین Mozhgan_Moein@yahoo.com

در این مقاله، ما دو دیدگاه مجزا را در معماری لیبسکیند به بررسی نشستیم یعنی، معماری به کار رفته در بنای یادبود واقعه یازدهم سپتامبر و معماری بناهایی که القاگر زندگی هستند. از نظر ما هیچ تفاوتی میان این دو نوع معماری وجود ندارد. نتیجه اینکه: «آثار لیبسکیند نمی‌توانند القاگر زندگی باشند». حضور او در پروژه مرکز تجارت جهانی^۳ نشانگر کنار گذاشتن بناهایی است که حاکی از یک تجربه وحشت‌انگیزند. اما همانند موزه یهود^۴ در برلین به دنبال گذشتن از آن و روی آوردن به آثاری نیست که در پی القا مفهوم زندگی هستند.

با این وجود تفاوت بنیادینی بین آنچه به اعتقاد او یادآور مرگ است و آنچه که زندگی را در خاطر تداعی می‌کند وجود ندارد. به این دلیل که او برای هر دو مفهوم، ویژگی‌های معماری یکسانی قائل است. اما در واقع تفاوت عظیمی بین ساختمان‌هایی که زندگی را مجسم می‌کنند با آثاری که تجسم مرگ هستند وجود دارد. تنها به این دلیل که معماران امروزی به آن تفاوت آگاهی ندارند و یا حداقل به چگونگی نمود آن در ساختمان‌های امروزی واقف نیستند. برای این منظور کافی است که به طرح پیشنهادی او در خصوص بنای مرکز تجارت جهانی نظری بیاندازیم.

طرح او بنایی است بلند و ناموزون با اجزاء برآمده و هول‌انگیز که هم در پی خشنودی روح قربانیان آن فاجعه و هم به دنبال احیاء دوباره زندگی در آن منطقه از طریق یک ساختار شهری مدرن است. او یکی از معدود معماران معاصر است که در آثارش ویژگی‌های شاخصی به چشم می‌خورد. بنایی از شیشه‌های نوک تیز، زاویه‌دار و براق، با دیوارهایی که خلاف نیروی جاذبه ساخته شده‌اند و روی هم رفته ساختار شکنی تمام‌عیاری را به نمایش می‌گذارند. اغلب این ویژگی‌ها را می‌توان در «موزه یهود» در برلین دید.

در حالی که آثار این موزه در تلاش‌اند تصویری از زندگی یهودیان طی حدود دو هزار سال را به نمایش بگذارند، ساختمانی که آنها را در خود جای داده نمایشگر مرگی است که طی نیمه اول قرن گذشته گریبانگیر یهودیان اروپا بوده است.

او نه با پیروی از سبک ملال‌انگیز صنعتی باوهاوس، بلکه با استفاده از تکنولوژی پیشرفته و به منظور شرح یک معماری خاص، می‌کوشد جابجایی درونی در نابودی اردوگاه‌ها را بازسازی کند.

این نوع معماری در بیمارکردن و عصبی نمودن بازدیدکنندگان موفق عمل کرده و با زنده کردن خاطرات و برانگیختن احساسات (از طریق فرم، فضا و سطح) توانسته به خلق دوباره هدف وحشتناکی که در پس‌زمینه این اردوگاه‌ها نهفته یعنی هیولای توصیف‌ناپذیری که همان تاریک‌ترین نیروی وجود انسان است، دست یابد. کسی که از این موزه دیدن می‌کند، ممکن است پس از گذشتن از بخش توسعه امور یهودیان احساس بیماری و افسردگی کند و به عقیده ما این همان چیزی است که لیبسکیند در پی آن بوده است.

در آثار دانیال لیبسکیند که همه نشانی از یأس، تبعید و فنا درخود دارند، گویی تماماً حسی از معماری مرگ نهفته، نوعی معماری که با قدرتی مثال‌زدنی و وحشت‌انگیز، هر نشانه‌ای از زندگی در این فضا را در نطفه خفه می‌کند. و در عین حال در بناهایی که به دنبال نوزایی هستند می‌توان شاهد معماری زندگی بود. در ساختمانی که هدفش القای زندگی است قطعاً باید چیزی سازنده به چشم بخورد؛ چیزی که جای جای آن حسی حیات بخش را القا کند.

اما با کنکاش در آثار او یک نکته آشکار می‌شود و آن اینکه اثری از معماری زندگی در آنها نیست. علی‌رغم همه گفته‌ها و توجیه‌های او پیرامون کارهایش، این معماری مرگ است که بر آثارش سایه گسترده و نهایتاً آن دسته از آثارش که در پی صلح و آشتی‌اند را نیز خدشه‌دار می‌کند.

تضاد موجود در آثار لیبسکیند این است که او به آشفتگی، پیچیدگی، بی‌انتهایی و دموکراسی معتقد است در حالی که آثارش این چنین مبتنی بر جبرند و هیچ جایی برای شانس و یا انتخاب شخصی باقی نمی‌گذارند.

برای مثال، یکی از سه راه خروجی راهروی مترو در برلین، راه‌پله بلندی است که در حقیقت تنها راه واقعی است، چرا که دو راه دیگر به جایی نمی‌رسند. این آشفتگی معنایی، با رویکرد این طرح همخوانی دارد. طرحی که قصد دارد بازدیدکنندگان را در راهی خاص به دنبال خود بکشاند اما هیچ‌گونه کمک و راهنمایی در این میان به آنها نمی‌کند.

این ضعف حتی با بی‌تفاوتی آشکار معمار نسبت به تأثیر سیرکولاسیون بیشتر هم می‌شود و شاید این ناهماهنگی ناآشنا ویژگی این گونه معماری باشد.

لیبسکیند تنها و اولین معمار قرن پیش نیست که دانش عمومی، او را به قیاس‌های کلی با دنیای واقع و داشته باشد. این مورد او را به سوی اظهاراتی پیش برده است که به پیچیدگی اظهارات فلاسفه پساساختارگرایی فرانسوی همچون **Jean Bricmont** و **Alan Sokal** هستند که در کتابشان تحت عنوان «فریب‌های ذهنی و پوچ مدرن» در سال ۱۹۹۸ مطرح شده است.

اشاراتی که به آشفتگی و هرج و مرج (مثل فراکتال‌ها) در نوشته‌های لیبسکیند وجود دارد، رویکرد به سازمان‌دهی فضایی را پنهان می‌سازد؛ رویکردی که همانطور که دیدیم کاملاً جبرگرایانه است و تقریباً تمام و کمال در ایجاد روندهای انطباقی که منجر به فرم‌های زندگی بخش می‌شوند، ناتوان عمل می‌کند.

دانشمندان هنوز بر سر ماهیت زندگی به توافق نرسیده‌اند اما در مورد ماهیت فرایندهایی که در پس آن پنهان‌اند توافق دارند.

برخی ویژگی‌های بارز آن عبارتند از:

- ۱) زندگی در اعماق درونی‌اش دارای همبستگی و برنامه است.
- ۲) زندگی یک پیچیدگی سازمان یافته است، آمیزه‌ای بالقوه از قاعده، احتمال، نظم و خودجوشی.
- ۳) زندگی را با معادلات سنتی ریاضی که همواره به دنبال جواب‌اند نمی‌توان تعریف کرد، اما در مقایسه با عملکرد یک برنامه کامپیوتر می‌توان آن را چیزی فراتر از یک افشاکننده دانست.
- ۴) زندگی یک الگوریتم ژنی است که پیچیدگی‌ها را همانگونه که می‌آموزد گسترش می‌دهد.

۵) و اینکه زندگی فقط پیچیده نیست بلکه حتی اسرارآمیز است، احتمالاً منظم است و رشته‌ای از تناسب‌های غیر قابل انکار را به نمایش می‌گذارد.

هیچ یک از این خصیصه‌های ذاتی زندگی در فرم‌های معماری لیبسکیند وجود ندارند. او در واپسین مرحله حذف قاطع دانش و نمایش زندگی در آثارش، با رویکردی انتزاعی با ساز و کارهای نزدیکتر به اصول معماری، حالتی خاص را ارائه می‌دهد. ما معتقدیم دیدگاه‌های مذکور در واقع به کار گرفته شده‌اند اما تنها در راه انکار زندگی!

معماری مرگ خصیصه‌های یک بنای پویا و زنده را وارونه جلوه می‌کند و در عین حال مکانیسمی را که در آن انسان با جهان ارتباط برقرار می‌کند، سرکوب می‌کند.

همه مردم اجزاء این معماری خاص را پایه و اساس سبک دیکانستراکشن خواهند دانست و از لیبسکیند به عنوان سردمدار معروف آن سبک یاد خواهند کرد. تأثیر تکان دهنده تعمدی ایجاد شده در این نوع معماری، آن را تا حد زیادی به هنر پیشرو نزدیک می‌کند. قواعد فرم‌های عاری از زندگی با چنان اعتماد و تعمدی به کار گرفته شده‌اند که به سختی می‌توان آنها را اتفاقی دانست و یا حالت متضاد آن یعنی قواعد سرشار از زندگی را در این آثار حس کرد. اگر بخواهیم فرای قیاس‌های ظاهری صرف زندگی، به طرح‌های ریاضی و روندهایی که دانشمندان آنها را منبع خود زندگی می‌دانند بنگریم، آنگاه باید بگوییم آثار لیبسکیند همگی فنا شده‌اند. تمام تلاش‌های او در راه القا نوعی خاص از معماری مناسب با بنای یادبود آن واقعه، که در آن بافت آزادی را محدود می‌کرد، و ایجاد بناهایی که اگر در پی خلق زندگی نباشند دست کم به دنبال تحسین آن هستند، بر باد رفت.

پانوشت :

۱) برایان هنسون (Brain Hanson) کارشناس تاریخ معماری و رئیس سابق بخش معماری

HRH

۲) نیکوس سالینگاروس (Nikos Salingaros) استاد ریاضی و نظریه‌های معماری

3) World trade center

4) Jewish Museum in Berlin